بسمه تعالی

موضوع: قرائت حمد و سوره طبق اختلاف قرائات / قرائت/ صلوه

فهرست مطالب

[بررسی اختلاف قرائات در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) 1](#_Toc124513085)

[عدم تمامیت تعدد قرائات در زمان پیامبر 2](#_Toc124513086)

[اجتهادی و حدسی بودن نظرات قراء 4](#_Toc124513087)

[بیان مناشی اختلاف در قرائات (بعد از فرض عدم صحت تواتر قرائات در زمان پیامبر) 6](#_Toc124513088)

[مختار استاد: عدم صحت ادعای تواتر قرائات در زمان پیامبر 9](#_Toc124513089)

[مقتضای قاعده در فرض وحدت قرائت قرآن در زمان پیامبر 9](#_Toc124513090)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله اختلاف قرائات مطرح گردید که استاد، ادعای منسوب به مشهور مبنی بر تعدد قرائات در زمان پیامبر را نپذیرفتند. در این جلسه به تکمله آن بحث وبیان شواهد و روایات در این باره پرداخته می شود.

## بررسی اختلاف قرائات در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

بحث در این بود که آیا اختلاف قرائات ولو فی الجملۀ از خود پیامبر گرامی اسلام ناشی شده یا بعد ها این اختلافات به وجود آمده است؟ منسوب به مشهور ناشی شدن اختلافات از خود پیامبر است، بلکه گفته می شود نزول قرآن به قرائات مختلف بوده است. روایتی نیز عامه نقل کرده اند که «نزل القرآن علی سبعۀ أحرف»[[1]](#footnote-1) و برخی گفته اند «سبعۀ» مثال کثرت آحاد است کما اینکه «سبعین» مثال کثرت عشرات است. خداوند وقتی می فرماید اگر هفتار بار نیز براین ها استغفار کنی آن ها بخشیده نمی شوند، بیان کثرت عشرات است، در مقام نیز گفته اند هفت بار خصوصیت ندارد؛ شاید جهتش این باشد که دیده اند هفت بار خصوصیتی ندارد؛ زیرا قراء سبعه را خداوند که تعیین نکرده است، مجاهد دید که قرائات زیاد شده است، کتابی به نام «قرائات سبعۀ» نوشت و عملا قرائات سبعه معروف شد. ما از روایات خاصه نیز چند روایت را مطرح کردیم، برخی از مویدات نیز وجود داشت که خود ائمه نیز قرائات را مختلف می خواندند، یعنی «صراط من أنعمت» تعبیر دیگر را که «صراط الذین» است را نفی نمی کند؛ بلکه در کنار آن است. یا در مورد آیه شریفه «هذا عطائنا فامنن أو أمسک بغیر حساب» در روایت عبدالله بن سلیمان که البته وثاقت وی ثابت نیست، در کافی چنین آمده است:

« أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَقَالَ نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا وَ سَأَلَهُ آخَرُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ ثُمَّ قَالَ هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسابٍ وَ هَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ ع قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ‏ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا تَسْمَعُ اللَّهَ يَقُولُ- إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَداً ثُمَّ قَالَ لِي نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ- وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ».[[2]](#footnote-2)

به هر حال در مقابل این روایات، دو روایت در کافی است که متن آن ها چنین است:

« الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِي‏ءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ»[[3]](#footnote-3)

حدیث دوم صحیح فضیل بن یسار است:

« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ»[[4]](#footnote-4)

### عدم تمامیت تعدد قرائات در زمان پیامبر

**1.وجود اختلافات متنی و عدم توجیه به وحدت متن**

برخی توجیه می کنند و این احادیث را بیانگر متن واحده داشتن قرآن می دانند که با قرائات گوناگون نیز سازگار است، ولی همه ی اختلافات قرائت به متن واحد بر نمی گردد. کتابی به نام «المعجم القرائات القرآنیه» که قرائات مختلفه را جمع آوری کرده است. برخی از آن اختلاف حرکات و سکنات است، ملک و مالک نیز یکسان نوشته می شد، ولی برخی از آن ها اختلاف متن به طور آشکار است به عنوان مثال در برخی از قرائات آمده است: «أرشدنا الصراط المستقیم» یا «صراط من أنعمت علیهم» یا «و غیر الضالین»، حال اختلاف قرائات که خیلی زیاد تر است؛ مثلا «الحمدلله» را حسن بصری و زید بن علی و عده ای حاء را بالکسر خوانده اند. سفیان بن عیینه دال را مفتوح خوانده اند. در مورد «الرحمن الرحیم» زید بن علی و برخی دیگر مفتوح و برخی مضموم خوانده اند. در «مالک یوم الدین» برخی مالک را مضموم با تنوین خوانده اند و یوم را مفتوح کرده اند. برخی نیز مالک را مفتوح خوانده اند. برخی «ملّک» به صورت فعل ماضی باب تفعیل خوانده اند. تعبیر «ایاک» را برخی «هیاک» خوانده اند. برخی دیگر «ایاک نعبد» را «ایاک یعبد» به صورت مجهول خوانده اند. «علیهم» را برخی به ضم هاء خوانده اند. برخی نیز «علیهمی و علیهمو» خوانده اند. این فقط نسبت به سورۀ حمد است، در سایر آیات قرآن باید دید که چقدر اختلاف است.

#### 2.ضعف سند روایات دال بر اختلاف قرائات

علاوه بر اینکه روایاتی که خوانده شد دارای ضعف سند بودند. یکی روایت حماد بود که در سند آن محمد بن یحیی صیرفی است که مجهول است. روایت چنین بود:

« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ»[[5]](#footnote-5)

آیت الله شیخ عبدالکریم حائری می فرمودند این روایت راجع به اختلاف در بطون قرآن است و تشبیه به اختلاف بطون روایات است. روایت دیگر که عیسی بن عبدالله هاشمی بود[[6]](#footnote-6)، در سند أحمد بن هلال عبرتایی را داشت که خود عیسی بن عبدالله هاشمی اصلا توثیق ندارد. «عیسی بن عبدالله بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام» طبق این نقل امام سجاد علیه السلام پسری به نام «عمر» داشته است. این آقا می گوید عن أبیه که پدرش نیز مجهول است، «عن آبائه» که جدش هم عمر می شود، بنابراین سند ضعیف است.

#### 3.ضعف دلالت روایات

علاوه بر اینکه تعبیر «نزل علی سبعۀ أحرف» دارای توجیه است و دلالت بر آنچه قائلین به اختلاف قرائات می گویند نمی کند. خود عامه مثل مستدرک حاکم أحرف را چنین معنا کرده اند:

« النبي صلّى اللّه عليه و آله أنّه قال: «نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر و زجر و ترغيب و ترهيب و جدل و قصص و مثل»[[7]](#footnote-7)

در روایات خاصه نیز در بحار نقل می کند:

«رَوَى مَشَايِخُنَا عَنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ كُلُّهَا شَافٍ كَافٍ أَمْرٍ وَ زَجْرٍ وَ تَرْغِيبٍ وَ تَرْهِيبٍ وَ جَدَلٍ وَ قِصَصٍ وَ مَثَلٍ» [[8]](#footnote-8)

به هر حال ادعای اینکه قرآن بر هفت حرف نازل شده، به هر معنایی که گفته شود ادعایی است که دلیلی پشتوانه آن نیست،

### اجتهادی و حدسی بودن نظرات قراء

فقط آنچه مرحوم حاج شیخ مطرح کردند و برخی روی آن پافشاری می کنند همین است که «مالک» و «ملک» که دوجور است معلوم می شود که پیامبر و امیرالمومنین علیه السلام دو جور می خواندند؛ زیرا اگر یک جور می خواندند نقل می شد. جواب ما این بود که شاید پیامبر «مالک» می خواندند و به خاطر منع کتابت حدیث، نقل نشد و سپس قراء مختلف خواندند، شاید نیز قراء اجتهاد می کردند و می گفتند «مالک با ملک» تفاوتی ندارد و پیامبر آنطور می خواند ما مجبور نیستیم که آنطور بخوانیم. بسیاری از قراء خودشان اعتراف می کردند که خیلی از حرف ها ما اجتهاد است. توضیح اینکه:

قراء سبعه افرادی همچون عبدالله بن عامر، عبدالله بن کثیر مکی، عاصم کوفی بودند که قرائت حفص از عاصم در دست ما است و قرائت شعبه ابوبکر بن عیاش از عاصم نیز می باشد و اگر مراجعه شود می بینیم که در ایران نیز قبلا رایج بوده طبق آنچه صاحب تفسیر منهج الصادقین بیان کرده که در زمان صفویه بوده است که می گوید قرائت رایج ایران قرائت شعبه است که 540 مورد با این قرائت حفص اختلاف دارد؛ یعنی خود عاصم دو راوی دارد که شعبه و حفص هستند و در 540 مورد اختلاف دارند. البته گفته می شود که عاصم خودش گفته که من دو جور قرائت شنیده ام که یکی را به حفص و دیگری را به شعبه داده ام. قاری چهارم ابوعمرو بن علاء بصری است. (یک استدراک مطرح کنیم که ما در بحث حرف ضاد مطلبی را از جواهر نقل کردیم. ایشان ظاهرا اشتباه کرده است. تعبیر ایشان چنین بود:

« عن البهائي أن أبا عمر و ابن العلاء و هو إمام في اللغة ذهبا إلى اتحادهما، و أقاما على ذلك أدلة و شواهد، و هو و إن كان خلاف التحقيق، ضرورة كونهما متقاربي المخرج لا متحدين، لكنه أوضح شاهد على بطلان ما يحكى عن عوام الخاصة و علماء العامة من المصريين و الشاميين من النطق بها ممزوجة بالدال المفخمة و الطاء المهملة»[[9]](#footnote-9)

ما بر اساس نقل جواهر گفتیم که این ها دو نفر هستند ولی ظاهرا ابوعمر بن العلاء است و یکی از قراء سبعه است، یک نفر است. ظاهرا اشتباه از صاحب جواهر رخ داده است و دونفر نیستند). ابوعمرو بن العلاء بصری است که قاری چهارم است. قاری پنجم حمزه کوفی است و قاری ششم نافع مدنی است که قرائت وش از همین نافع است که راوی مدینه بوده است. یکی دیگر از راویان برائت نافع قولون است. قاری هفتم نیز کسایی است.

به قول محقق خویی شکی نیست که قرائت این ها متواتر از پیامبر نبوده است، خود این قراء نیز همه به پیامبر سند ذکر نمی کردند. عاصم گفته است که من از یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام که عبدالرحمن سلمی قرائت را شنیده ام که از امیرالمومنین نقل کرد. بنابراین خیلی ها اجتهاد می کردند.

خود این قراء برخی شان فاسق بودند یا ضابط نبودند. مثلا عاصم ضابط نبوده است. ابن سعد می گوید: «کان ثقۀ إلا أنه کان کثیر الخطاء فی حدیثه»[[10]](#footnote-10)، حفص که راوی از عاصم است، ذهبی در مورد وی می گوید: « أما القراءة فثقة ثبت ضابط لها. بخلاف حاله في الحديث. وذكر حفص : أنه لم يخالف عاصما في شيء من قراءته إلا في حرف .. الروم سورة ٣ آية ٥٤ : الله الذي خلقكم من ضعف. قرأه بالضم وقرأ عاصم بالفتح»[[11]](#footnote-11) « وقال ابن أبي حاتم عن عبد الله عن أبيه : متروك الحديث. وقال عثمان الدارمي وغيره عن ابن معين : ليس بثقة. وقال ابن المديني : ضعيف الحديث ، وتركته على عمد. وقال البخاري : تركوه. وقال مسلم : متروك. وقال النسائي : ليس بثقة ، ولا يكتب حديثه. وقال صالح ابن محمد : لا يكتب حديثه وأحاديثه كلها مناكير. وقال ابن خراش : كذاب متروك يضع الحديث. وقال ابن حيان : كان يقلب الاسانيد ، ويرفع المراسيل»[[12]](#footnote-12)

می گوید اسانید را جا به جا می کرده است. کسی که حدیث را جا به جا می کند، مورد اطمینان نیست. راجع به شعبه، ابن سعد می گوید: «إلا أنه کثیر الغلط» یعقوب بن شیبه می گوید: «فی حدیثه اضطراب»، ابونعیم می گوید: «لم یکن فی شیوخنا اکثر غلطا منه» ساجی راجع به حمزه می گوید «صدوق سیئ الحفظ لیس بمتقن فی الحدیث»، ابوبکر بن عیاش راجع به حمزۀ می گوید: «قرائۀ حمزۀ عندنا بدعۀ»، أحمد بن حنبل پشت سر کسی که با قرائت حمزۀ نماز بخواند، نماز نمی خواند. یا همین نافع که ورش و قولون از وی نقل می کنند چنین بوده است.[[13]](#footnote-13)

راجع به نافع ساجی گفته است: «صدوق اختلف فیه أحمد بن حنبل و یحیی فقال أحمد بن حنبل منکر الحدیث و قال یحیی ثقۀ»[[14]](#footnote-14) می گوید منکر الحدیث است. وقتی ثقه نیست، اعتبار و اعتماد بر وی بی وجه است. بنابراین این حال قراء و آن هم حال راویان از قراء و آن هم حال اختلافاتی است که در قرائات قرآن ایجاد کرده اند.

### بیان مناشی اختلاف در قرائات (بعد از فرض عدم صحت تواتر قرائات در زمان پیامبر)

ممکن است گفته شود که این اختلافات از کجا ناشی شده است؟ اگر «القرآن واحد نزل من واحد» است پس اختلافات از کجا است؟ جواب این است که ما یک اختلاف به لحاظ قبل از جمع قرآن توسط قرآن داریم، یک اختلاف بعد از آن است.

#### اختلافات پیش آمده قبل از جمع آوری عثمان

اختلاف قبل از جمع مصاحف توسط عثمان اصلا اختلاف به نحو نقل به معنا بوده است. بالاتر از اختلاف قرائات است. اصلا نقل به معنا را این ها مشروع می دانستند، از خود کتب خاصه نیز روایتی داریم که عجیب است، در کافی نقل شده است:

« أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَن‏ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى‏ عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ‏ءٌ «قَالَ نَزَلَتْ فِي ابْنِ أَبِي سَرْحٍ الَّذِي كَانَ عُثْمَانُ اسْتَعْمَلَهُ عَلَى مِصْرَ وَ هُوَ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص- يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ هَدَرَ دَمَهُ وَ كَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَإِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ كَتَبَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص دَعْهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ كَانَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ يَقُولُ لِلْمُنَافِقِينَ إِنِّي لَأَقُولُ مِنْ نَفْسِي مِثْلَ مَا يَجِي‏ءُ بِهِ فَمَا يُغَيِّرُ عَلَيَّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ الَّذِي أَنْزَلَ»[[15]](#footnote-15)

سند روایت صحیح است، معتبرۀ أبی بصیر است. این بیان امام علیه السلام که فرمود دَعْهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ دو تفسیر دارد:

1. یک تفسیر روایت این است که امام بفرمایند حال که نوشته اید بگذارید بماند.
2. آیت الله سیستانی چنین معنا کرده اند که «دعها» یعنی این را خط بزن، قرآن إن الله عزیز حکیم است، نباید اینطور می نوشتی.

بعید نیست که همان معنای اول درست باشد، «دعها» یعنی رهایش کن بگذار بماند. پس قبل از جمع مصاحف توسط عثمان اختلاف بین مصاحف اختلاف جدی بود. إن الله علیم حکیم به جای إن الله عزیز حکیم نوشته می شد. «اهدنا» با «ارشدنا» جا به جا می شد. یا مثلا «اهدنا صراطا مستقیما» در برخی از مصاحف بود که اکنون نیز موجود است. معلوم هم نیست پیامبر امضاءکرده باشد؛ زیرا کاتبین وحی یکی نبودند.

**سوال**: احتمال نمی رود که تبدیل می کرده اند؟

**جواب**: تبدیل قطعا جایز نیست؛ در آیه شریفه آمده است: « قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي- إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى‏ إِلَي‏»[[16]](#footnote-16)

در زمان عثمان دیدند که مصاحف خیلی اختلاف دارد، عثمان اصل انتخابش شاید ایراد نداشت که یک قرآن را انتخاب کرد، ولی کیفیت انتخابش ایراد داشت، به جای اینکه سراغ امیرالمومنین علیه السلام بیاید که باب علم النبی بود سراغ حفصه و عایشه رفت و گفت قرآن هایتان را بدهید، قرآن های شما را پدرانتان خوانده اند، آن ها را رسمی کرد و بقیه مصاحف را یا سوزاند و یا در آب محو کرد.

در برخی از روایات نیز به اختلاف مصاحف اشاره شده است، مثل این روایت که در کافی به سند صحیح نقل می کند:

« مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالا كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَعَنَا رَبِيعَةُ الرَّأْيِ فَذَكَرْنَا فَضْلَ الْقُرْآنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَتِنَا فَهُوَ ضَالٌّ فَقَالَ رَبِيعَةُ ضَالٌّ فَقَالَ نَعَمْ ضَالٌّ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَّا نَحْنُ فَنَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ أُبَيٍّ»[[17]](#footnote-17)

مصحف عبدالله بن مسعود فرق می کرد از جمله اینکه معوذتین را نداشت، در آن قرآن نبود. می گفت پیامبر در گوش حسنین علیهما السلام می خواند برای تعویذ آن ها، اینطور استدلال می کرد که جزء قرآن نیست. امام علیه السلام می فرماید اگر طبق قرائت ما قرائت نکرده است، گمراه است. قرائات عبدالله بن مسعود اختلاف متنی جدی داشت. أبیّ یکی از قراء زمان صدر اسلام بود و امام علیه السلام آن قرائت را اصح می دانست.

#### اختلاف بعد از جمع آوری عثمان

منشأ دوم اختلاف بعد از جمع مصاحف توسط عثمان بود:

#### الف: بی نقطه و حرکت بودن متن

مصحف عثمان نقطه نداشت، حرکت نیز نداشت، اکنون تصاویری که از مصاحف زمان قدیم منتشر شده است، عمدتا بدون خط و بدون حرکت هستند. الف هم با بی الف یک جور نوشته می شدند. طبیعی بود که وقتی یک کلمه حرکت ندارد، یا نقطه ندارد، مختلف نوشته می شد. مثل «شهدنا مَهلک أهله» یا «شهدنا مُهلک أهله» آمده است. روایت حفص «ما یخدعون» دارد، روایت ورش می گوید «ما یخادعن». در روایت حفص «قال إنی لیحزننی» دارد، روایت ورش با ضم یاء است. بنابراین به دلیل بی نقطه و بی حرکت بودن، این اختلافات به وجود می آمد.

#### ب: عوامل نفسانی

عوامل نفسانی نیز به قول مرحوم امام قطعا دخیل بوده است. چشم و هم چشمی ها و دواعی غیر الهی مطرح بود. بنابراین این مناشی، موجب اختلاف قرائات شده اند. هم به خاطر اینکه این کلمه نقطه نداشت و حرکت نداشته است دو جور یا سه جور خوانده می شده اند. وقتی الف بعد از میم در «ملک» نمی گذاشتند، یک کسی با الف می خواند و دیگری بدون الف می خواندند. البته گاهی در یک جایی به وحدت نظر می رسیدند که «ملک» درست است، چون غیر از آن را بعید می دانستند، ولی خیلی جا ها نیز به اختلاف می رسیدند.

گفته نشود که پیامبر معلوم است که دو بار می خوانده و این ها دوبار می خوانند، جواب آن را دادیم که شاید فقط پیامبر مالک می خوانده است ولی عده ای گفته اند که قرآن به هفت وجه نازل شده پس می توان «ملک» نیز خواند. یا اصلا شاید سنت پیامبر روشن نشده بود مثل وضوی پیامبر که چنین بود. نباید اینقدر خوش بین بود، مثل آن بنده خدا که در کتاب خویش نوشته بود «إن الرجل لیهجر» جمله یهودی ها و صهیونیست ها است و امکان ندارد که خلیفه دوم این حرف را بزند چون اگر این حرف را زده باشد کافر شده است! چه استدلالی است؟! یک طور فکر می کنیم که آن ها مقدس بوده اند و هیچ اشتباهی نداشته اند، اینطور نیست.

#### ج: رواج بحث های ادبیاتی عرب

یکی دیگر از مناشی اختلاف بروز ادبیات و رواج ادبیات عرب بود، مثلا کسایی، سیبویه، هر کدام از ادباء هستند و استشهاد به آیات قرآن می کردند و می گفتند این آیه باید اینطور باشد. دیگری می گفت آیه باید اینطور باشد؛ زیرا این استعمال رایج است و دیگری می گفت آن استعمال رایج است.

#### د: وجود تأثیرات نظری و فکری

ممکن است ذهن غیر ادبی نیز تأثیر بگذارد، مثل برخی مثل علامه طباطبایی یا محقق حائری که «ملک» را ترجیح داده اند و فرموده اند: مالک اضافه به اعیان می شود، اگر بناء بود اضافه به یوم شود باید «مالک أمر یوم الدین» می شد، این ترجیحات عقلانی نیز چه بسا موثر بوده است.

### مختار استاد: عدم صحت ادعای تواتر قرائات در زمان پیامبر

انصاف این است که حدأقل اگر توجه هم به دو روایت صحیحه نکنیم یا معنا کنیم که دو روایت می گویند متن واحد بوده است، اما هیچ دلیلی بر اینکه قرآن اصل این متن بدون نقطه و حرکت است و خدا جوری نازل کرده که هم بشود شما بگویید «ما یخدعون الا أنفسهم» یا «یخادعون» هیچ دلیلی بر این مطلب نیست. تلاش برای اینکه این ها مصحف واقعی هستند، تلاش بیهوده هستند و به هیچ جا نمی رسد. چهار تا شاهد ضعیف جمع کردن، اثبات نمی کند که قرآن مختلف نازل شده یا قرآن متن سفیدی است که بدون حرکت و نقطه بوده و هر جوری دوست داشتید خدا اجازه داده که بخوانید.

ما آنچه دلیل داریم این است که به قول مطلق، قرآن یکی است و اختلاف از جانب روات پیش آمده است واین منشأ اختلاف قرائات شده است.

### مقتضای قاعده در فرض وحدت قرائت قرآن در زمان پیامبر

حال این بحث پیش می آید که بنابراین، ما یک قرآن با یک متن با حرکات معین و نقاط معینی داریم. مقتضای قاعده احتیاط است. «القرآن واحد نزل من عند واحد» روایت معتبره است که تابعش هستیم و خلاف آن نیز برای ما ثابت نشده است. ظاهر «ان القرآن واحد» واحد مطلق است، وگرنه اگر کسی بگوید «مالک» و دیگری «ملک» بگوید، دگیر واحد بودن معنا نمی دهد. گاهی معنا نیز فرق می کند مثل «المصّدّقین» و «مصدّقین» که معنا نیز فرق می کند. «یطهرن» با «یطهرن» دو معنا دارند، معنا ندارد که واحد باشند. پس دو روایت معتبره داریم که وجهی ندارد از آن ها رفع ید شود و مقتضای قاعده اشتغال این است که احتیاط شود. حال باید دید که سیره و برخی از روایات دیگر اقتضای تخییر می کنند یا خیر؟! در جلسه آینده بررسی می شود ان شاءالله

1. . صحیح البخاری، ج 6 ص 97. [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص439.](http://lib.eshia.ir/11005/1/439/ذلک) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص630.](http://lib.eshia.ir/11005/2/630/القرآن) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص630.](http://lib.eshia.ir/11005/2/630/القرآن) [↑](#footnote-ref-4)
5. . الخصال، ج 2 ص 358. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الخصال، ج 2 ص 358. «« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي آتٍ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُف». [↑](#footnote-ref-6)
7. . المستدرك - للحاكم - 289:2، كنز العمّال 2459/549:1 نحوه. [↑](#footnote-ref-7)
8. [بحار الانوار، محمّد باقر المجلسی (العلامة المجلسی)، ج90، ص97.](http://lib.eshia.ir/71860/90/97/کاف) [↑](#footnote-ref-8)
9. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج9، ص399.](http://lib.eshia.ir/10088/9/399/خلاف) [↑](#footnote-ref-9)
10. . الطبقات الكبرى - ط دار صادر (ابن سعد) ، جلد : 6 ، صفحه : 321. [↑](#footnote-ref-10)
11. . طبقات القراء ج ١ ص ٢٥٤. [↑](#footnote-ref-11)
12. [البیان فی تفسیر القرآن، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص131.](http://lib.eshia.ir/12010/1/131/کذاب) [↑](#footnote-ref-12)
13. . همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. [البیان فی تفسیر القرآن، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص132.](http://lib.eshia.ir/12010/1/132/صدوق) [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج8، ص201.](http://lib.eshia.ir/11005/8/201/سرح) [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره یونس، آيه 15. [↑](#footnote-ref-16)
17. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص634.](http://lib.eshia.ir/11005/2/634/معنا) [↑](#footnote-ref-17)